



« چالش‌های اجتناب‌ناپذیر فرزندخواندگی »

حدود ۳ تا ۵ درصد موارد فرزندخواندگی ممکن است به فسخ بیانجامد، این آمار در نوجوانان تا ۲۵ درصد هم می‌رسد. بچه‌هایی که رابطه فرزندخواندگی‌شان فسخ می‌شود اعتمادشان را از دست می‌دهند و احتمال این که بار بعدی هم فرزندخواندگی‌شان شکست بخورد بیش‌تر است. روزی که خانواده‌ای برای بازگرداندن کودک به بهزیستی مراجعه می‌کند برای کارشناسان فرزندخواندگی روز ناراحت‌کننده‌ای است. این که پدر و مادری به بهانه بیش‌فعال بودن کودک او را باز می‌گردانند، ناامیدکننده است. به‌خصوص که آن‌ها در مصاحبه‌های اولیه درباره مشکلات کودکان توجیه شده‌اند و شرایط را پذیرفته‌اند اما وقتی پای عمل به میان می‌آید شرایط را فراموش می‌کنند و برای مشکلاتی که هر کودک دیگری در خانواده زیستی ممکن است آن‌ها را داشته باشد به فکر فسخ فرزندخواندگی می‌افتند.

خیلی از بچه‌های ۷-۸ ساله دوست ندارند به مدرسه بروند و حوصله درس خواندن ندارند اما فقط بچه‌های بهزیستی‌اند که ممکن است به این دلیل از خانواده جدید طرد شوند و سر خانه اولشان برگردند. احمد خاکی، معاون اجتماعی بهزیستی استان تهران می‌پرسد مگر خانواده‌ها بچه واقعی خود را به هر دلیلی رها می‌کنند؟



مگر قرار نیست فرقی بین فرزند اصلی و فرزندخوانده نباشد؟

بازگشت فرزندانی که از بهزیستی برای سرپرستی به خانواده‌ها می‌روند چالشی است که در تمام دنیا وجود دارد. به گفته رضا رزاقی، روانشناس حوزه فرزندخواندگی، حدود ۳ تا ۵ درصد موارد فرزندخواندگی ممکن است به فسخ بیانجامد. این آمار در فرزندان بالای ۵ سال بیشتر است و در

نوجوانان تا ۲۵ درصد هم می‌رسد؛ همان سال‌هایی که همه نوجوان‌ها، چه آن‌ها که در خانواده‌هایی با پدر و مادر خونی‌شان زندگی می‌کنند چه بچه‌های بهزیستی، درگیر مسایل بلوغ می‌شوند. کارشناس‌ها در قدم نخست تلاش می‌کنند خدمات و کمک‌هایی به خانواده ارایه دهند که شاید از این تصمیم منصرف شوند. خانواده‌ها باید مستنداتی برای ادعایشان داشته باشند. کارشناسان به والدین می‌گویند همه بچه‌ها این مشکلات را دارند و خیلی‌ها دلشان نمی‌خواهد به مدرسه بروند یا مطابق میل پدر و مادرشان رفتار کنند. اولویت اول احوال کودک است و جلوگیری از این‌که با جابه‌جا شدن در خانواده‌ها و بهزیستی آسیب ببینند.

اما درنهایت اگر خانواده‌ای روی فسخ فرزندخواندگی پافشاری کند چاره‌ای نمی‌ماند و کودک دوباره به شیرخوارگاه یا مرکز نگهداری برمی‌گردد. گاهی هم از بازگرداندن کودک پشیمان می‌شوند. ماده ۲۵ قانون فرزندخواندگی برای فسخ، شرایطی در نظر گرفته است. بند ب این ماده می‌گوید که والدین می‌توانند در صورتی که سوءرفتار کودک غیرقابل تحمل شود، اقدام به فسخ آن کنند. به گفته خاکی، مهم‌ترین علل فسخ فرزندخواندگی دو مورد است. گاهی بروز بیماری‌های خاص یا ژنتیکی در فرزند که منجر به معلولیت شدید ذهنی و جسمی شده و گاهی بروز برخی مشکلات رفتاری در سنین بلوغ که خانواده‌ها توانایی حل آن را از طریق ارتباط درست با فرزند ندارند.

عدم برقراری ارتباط عاطفی بین فرزند و کسانی که متقاضی فرزندپذیری هستند به این مشکلات دامن می‌زند: «راه کار اصلی افزایش سطح اطلاعات متقاضیان درخصوص احتمال بروز برخی بیماری‌های ژنتیکی در سنین خاص، افزایش سطح اطلاعات مردم از طریق رسانه‌ها و ارتباط مستمر کودک و زوجین با مشاور و روانشناس و برگزاری دوره‌های آموزشی برای متقاضیان فرزندپذیری است که درحال حاضر هم انجام می‌شود. هم‌چنین آرایه خدمات توانبخشی به کودکان می‌تواند این مشکلات را حل کند.» رزاقی می‌گوید احتمال فسخ در مورد نوزادان یا بچه‌هایی که زیر ۳ سال به فرزندخواندگی می‌روند خیلی کم‌تر است. هرچه سن فرزند بیش‌تر می‌شود ممکن است مشکلاتی خود را نشان بدهد که والدین برای مواجهه با آن آمادگی لازم را نداشته باشند.

اما گاهی هم خود والدین مشکلاتی دارند و هنگام پذیرش فرزند مشکلشان مشخص نمی‌شود: «مثلا یک مادر وسواسی و سخت‌گیر یا کسی که در ۵۰ سالگی برای فرزندپذیری اقدام کرده یا آن‌ها که بیماری‌های جسمی دارند و آن را پنهان می‌کنند. ممکن است بهزیستی هم متوجه بیماری نشود و بعد بیماری عود کند.» او از زنی می‌گوید که بیماری سرطان را پنهان کرده بود و این مساله بر فرزند او تاثیر گذاشت و از پدری می‌گوید که فقط برای این که همسرش از افسردگی بیرون بیاید اقدام به فرزندپذیری کرده بود تا خودش بتواند به کارهایش برسد و در روند فرزندپروری مشارکتی نداشت: «اینها موارد پرخطر هستند و روانشناس‌ها باید به آن توجه کنند.»

بچه‌ها هم ویژگی‌هایی دارند. آن‌ها به دلیل شرایطی که از سر گذرانده‌اند، ممکن است مشکلات رفتاری مثل اختلالات دل‌بستگی، اختلال نافرمانی و لجبازی و اضطراب داشته باشند و حمایت‌ها و خدمات بهزیستی می‌تواند در مواجهه خانواده‌ها با این مشکلات کمک کند. مریم بیرقی که در زمینه فرزندخواندگی کار کرده و خودش هم فرزندی به سرپرستی پذیرفته است، می‌گوید:



مهم‌ترین دلیل شکست، مسایل عاطفی و روانی است و این نیازمند تلاش بیش‌تر بهزیستی پیش از سپردن فرزندان است: «لازم است خانواده‌ها از لحاظ روانی آماده و شناخت کاملی از شرایط فرزندخواندگی داشته باشند. آن‌ها باید

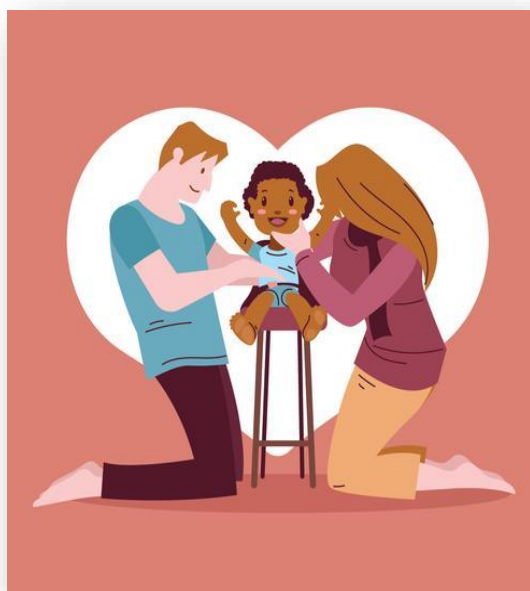
در جلسه‌های متوالی موضوع را از نزدیک لمس کنند و با خانواده‌های مشابه آشنا شوند و از تجربیات هم استفاده کنند.» به گفته او، یکی از دلایل این است که خانواده‌ها پیش از پذیرش فرزند خود را آماده نمی‌کنند:

فرزندخوانده فقط یک واژه است و فقط نحوه فرزندآوری است که آن را متفاوت از فرزند می‌کند که در خانواده به دنیا آمده. ممکن است بچه خودم در سن دوازده سالگی اسکیزوفرن از آب دربیاید. آیا این حق را برایم ایجاد می‌کند که بچه را در آسایشگاه بگذارم؟

بچه‌هایی که در مراکز نگهداری می‌شوند مسائلی دارند که ممکن است در نوجوانی عود کند. هیچ کدام از نظر روانی شرایط بارداری درستی نداشته‌اند، یا مادرشان الکلی و معتاد بوده. این ریسک‌ها وجود دارد و از روز اول باید پذیرفته شود. مثل این که بچه‌ای که به دنیا آوردیم در ۱۲ سالگی مشکل روحی - روانی پیدا کرده. نمی‌توانیم صورت مسأله را پاک کنیم.

«قول می‌دهی به بچه بگویی که فرزندخوانده بوده است؟»

این سوالی است که مسوولان بهزیستی هنگام سپردن بچه‌ها به خانواده از والدین می‌خواهند. قولی که ضمانتی برای آن وجود ندارد و اصلاً معلوم نیست چه زمانی و چگونه مساله فرزندخوانده بودن به بچه‌ها گفته می‌شود. بیرقی می‌گوید خیلی از خانواده‌ها به بچه‌هایشان نمی‌گویند چون فکر می‌کنند مساله مهمی است و باید پنهان شود. نهایتاً بچه این مساله را متوجه می‌شود: «خانواده‌ها



باید آگاه باشند و خیلی راحت بتوانند این قضیه را مطرح کنند.» از نظر او بهزیستی باید خانواده‌ها را در این زمینه بیش‌تر راهنمایی و حتی به آن‌ها توصیه کند که با خانواده‌های دیگری که این تجربه را داشته‌اند، صحبت کنند: «یک مسوولیت خیلی مهم بهزیستی فرهنگ‌سازی درباره این مساله است. باید در مدارس و مهدکودک‌ها و بین خانواده‌ها درباره این ماجرا صحبت شود تا وقتی بچه‌ای می‌گوید من فرزندخوانده‌ام همه گارد نگیرند که درباره این موضوع حرف نزیم.» هم‌چنین بهزیستی ممکن است حمایت‌ها و خدمات پس از فرزندخواندگی را جدی بگیرد و خانواده‌ها را راهنمایی نکند.

• روزگار پرچالش

یک سال اول و دوره نوجوانی زمان‌های پرچالش فرزندپذیری است و بیش‌تر شکست‌ها در این دوران اتفاق می‌افتد. دوره بلوغ یک دوره هویتی است، برای بعضی از بچه‌ها به آرامی طی می‌شود و برای بعضی بچه‌ها با بحران همراه است. برای بچه‌هایی که سابقه‌ای از جدایی و آسیب را داشته‌اند، این بحران بیش‌تر خواهد بود و احتمال این‌که دوره بلوغ را با استرس طی کنند، بیش‌تر است. اگر در این دوره متوجه شوند فرزندخوانده‌اند، مسایل هویتی‌شان پیچیده‌تر خواهد شد؛ اما اغلب خانواده‌ها نسبت به فرزندخوانده سوگیری دارند و فکر می‌کنند مشکلات به دلیل فرزندخوانده‌بودن است: «ممکن است این‌طور باشد ولی خیلی از این مسایل را ممکن است هر نوجوانی داشته باشد. همه نوجوانان میل به مخالفت‌ورزی، سرکشی و آزادی دارند و نمی‌خواهند از خانواده تبعیت کنند. ممکن است به این مسایل به اشتباه از زاویه فرزندخواندگی نگاه شود.»

بچه‌هایی که رابطه فرزندخواندگی‌شان فسخ می‌شود و به بهزیستی برمی‌گردند، اعتمادشان را از دست می‌دهند و احتمال این‌که بار بعدی هم فرزندخواندگی‌شان شکست بخورد، بیش‌تر است:

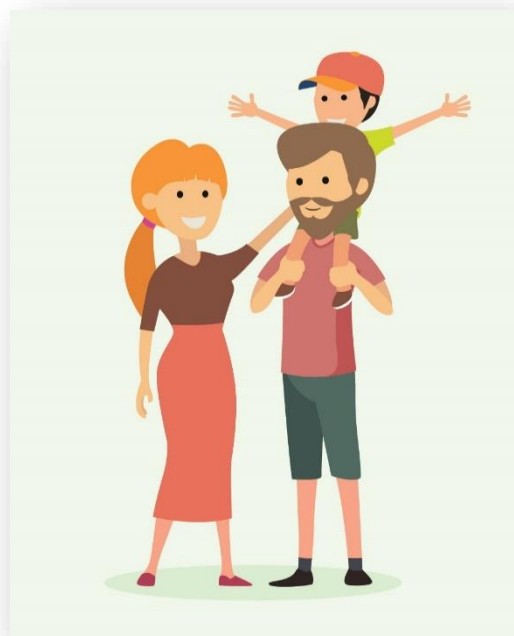


«بچه‌هایی که سابقه فرزندخواندگی متعدد دارند، احتمال شکست یا فسخ رابطه فرزند خواندگی‌شان بیش‌تر است. گاهی بچه‌ها تا سه چهار بار هم به فرزندخواندگی می‌روند. بنابراین باید طوری مدیریت شود که احتمال

این موارد کم شود؛ چون هر بار شکست باعث می‌شود بچه‌ها دیگر اعتماد نکنند. از منظر روانشناسی اریکسون سال‌های اولیه زندگی، سال‌های اعتماد در برابر بی‌اعتمادی است. آن‌ها نگران دوباره طردشدن هستند، پس ناخودآگاه دست به رفتارهایی می‌زنند که معمولاً احتمال این‌که والدین نتوانند آن را تحمل کنند، بیش‌تر می‌شود. این بچه‌ها بی‌ثباتی بیش‌تری را در مراقبت تجربه می‌کنند.»

• عوامل کاهش در شکست

شکست در فرزندپذیری در همه دنیا یک چالش است و بعضی کشورها توانسته‌اند با راه کارهایی موارد شکست را کاهش دهند. در آمریکا با بهبود خدمات قبل و بعد از فرزندخواندگی توانستند نسبت به دهه ۸۰-۹۰ میلادی موارد شکست را کم تر کنند. غربالگری والدین پیش از فرزندخواندگی باعث شد که فرآیند هماهنگی والدین و فرزندان بهتر انجام شود. رزاقی تاکید می کند مهم ترین عاملی که باعث کاهش این شکست می شود، خدمات بعد از فرزندپذیری است: «مجموعه خدماتی که می تواند هم مددکارانه و هم روانشناسی باشد. از همان ابتدای فرزندپذیری تغییراتی در ساختار خانواده به وجود می آید؛ سبک زندگی عوض می شود و همین تغییر منبعی برای استرس است. این مساله می تواند والدین را تحت تاثیر قرار دهد و گاهی آن ها را افسرده کند. آن ها فکر می کنند نمی توانند این راه را تا آخر بروند. این جا اگر مساله بازدیدها و نظارت ها به درستی ردگیری شود، به خانواده ها کمک می کند. بهزیستی باید از قبل آموزش هایی داده باشد که والدین با دیدن بعضی علائم برای خدمات روانشناسی مراجعه کنند. خدمات روانشناسی بعد از فرزندپذیری هم سطح استرس ها را کاهش می دهد و هم مهارت هایی برای مواجهه با مشکلات احتمالی به آن ها می دهد. مهارت هایی که به آن ها یاد بدهد چه طور با چالش های عضو جدید روبه رو شوند.»



فرزندپروری کودکان فرزندخوانده با فرزندان زیستی متفاوت است.

در بهترین حالت وقتی کودکی وارد یک خانواده می شود چند ماهی از تولدش گذشته است. خانواده فرزندپذیر نمی داند در این مدت چه بر سر طفل آمده و یا دوره بارداری مادر چه طور بوده و چه تاثیراتی بر کودک گذاشته است: «کودک با مجموعه ای از آسیب ها به خانواده می آید که اگر والدین با آن آشنا نباشند، کارشان دشوار است.» خیلی از خانواده ها در کودکان به دنبال آرزوهای گمشده شان هستند. آن ها می خواهند با پذیرفتن فرزند بخشی از نیازهایشان را تامین کنند و درباره چالش های فرزندپذیری آگاهی ندارند.

این مساله فقط مخصوص خانواده‌های فرزندپذیر نیست و فرزندان که در خانواده زیستی به دنیا می‌آیند و با پدر و مادر زیستی خود بزرگ می‌شوند هم برای خانواده استرس‌هایی به همراه دارند؛ اما هیچ‌کدام از خانواده‌های زیستی با تجربه چالش‌ها و استرس‌های پرورش فرزند به این فکر نمی‌افتند که بچه را رها کنند. خانواده‌های فرزندپذیر باید این آگاهی‌ها، پیش‌بینی‌پذیری‌ها و کمک‌های لازم را به موقع از بهزیستی دریافت کنند. گاهی خانواده‌ها به جای این‌که به روانشناس متخصص مراجعه کنند، دل به حرف‌های اطرافیان می‌دهند که عمدتاً تقصیر را به گردن فرزندخوانده بودن بچه می‌اندازد:



«تاکید دارم که به خاطر پیش‌گیری از شکست یک ماه بعد از این‌که بچه را گرفتند، حتماً به روانشناس مراجعه کنند. در آن یک ماه هم می‌توانند شرایط بچه را بفهمند و هم احساسات خودشان و تردیدها و پشیمانی‌هایشان معلوم می‌شود. این‌که آیا این وضع آن‌ها را غمگین کرده یا نه در همین مدت مشخص می‌شود. تجربه نشان داده، تجربه شکست در خانواده‌هایی که بعد از یک ماه مراجعه نکرده‌اند و مثلاً بعد از ۵، ۶ ماه مراجعه کرده‌اند، بیشتر است. گاهی هم آن‌ها به روانشناسی مراجعه می‌کنند که حوزه کاری‌اش فرزندخواندگی نیست و کمک چندانی به آن‌ها نمی‌کند.»

مراحل پذیرش فرزند ۱۶ مرحله است که مهم‌ترین آن‌ها از نظر خاکی مشاوره و مددکاری است. او می‌گوید نگاه به فرزندخوانده باید تغییر کند: «غیر از مشاوره و مددکاری، ۶ ماه هم به صورت آزمایشی کودک به خانواده سپرده می‌شود و بعد از بررسی و مددکاری مشخص می‌شود که می‌تواند دایم باشد یا نه. مهم این است که فرقی بین فرزندخوانده با فرزند زیستی نباشد. امید داریم هیچ روزی ارتباطی بین فرزند و خانواده چه برای فرزندان عادی و چه فرزندخوانده‌ها گسسته نشود.»

کسانی که برای فرزندخواندگی ثبت‌نام می‌کنند، معمولاً از طولانی بودن و سختی مراحل گلایه دارند. بیرقی می‌گوید درست است که شرایط فرزندخواندگی باید تسهیل شود؛ ولی سوال‌ها و روند از لحاظ روانی باید خیلی سخت باشد:

«زیرا این که حقوق ماهانها چه قدر است الزاما دلیلی بر این نمی شود که از لحاظ روانی بتوانی پای همه چیز بایستی. این ها خیلی مهم تر از فیش حقوقی است. فکر می کنم بهتر است به خانواده های متقاضی اجبار کنند که جلسه های مشاوره زیاد بروند.»

از اطرافیان او هر کسی که می خواهد برای فرزندپذیری اقدام کند، سراغش می آید و می پرسد چه سوال هایی می کنند و چه طور باید به آن ها جواب داد تا پذیرفته شوند: «من جواب ها را می گویم اما درواقع این جلسات کافی نیست و زمان می تواند اثبات کند که آیا آن خانواده توانایی پذیرش فرزند را دارد یا نه. این به فرهنگشان مربوط است نه به پول توی جیبشان. البته برای بهزیستی هم به دلیل این که متقاضیان و بچه ها زیادند، سخت است و ممکن است به همین دلیل به سوال ها و روندهای کلیشه ای اکتفا کند. بهزیستی باید با سازوکاری به این نتیجه برسد که آن خانواده چه قدر توانایی حل مشکلات و مسایل احتمالی را دارد.»

تهیه کننده: روابط عمومی موسسه خیریه نیکوکاران راز/ تابستان ۹۹

منبع: <https://b2n.ir/369198>



نفس کشیدن سندی برای زنده بودن،
و هم نفسی، دلیل ادامه زندگی ست.

دی دی، حامی راز

DiDi_Water
www.didiwater.com
info@didiwater.com

razcharity
www.razcharity.com
info@razcharity.com



۴۰۶۲۵

موسسه خیریه نیکوکاران راز
غیر دولتی، غیر انتفاعی، غیر سیاسی و داوطلبانه